



- ۲ ادله ُ خاصه در وظائف تعلیمی حاکم
- ۲ دلیل اول: «توصیه حضرت به معاذ بن جبل»
- ۲ ۱. سند روایت
- ۲ ۲. دلالت روایت
- ۳ ۳. ظهور روایت در وظایف الزامی و وجوبی
- ۳ ۴. اطلاق رویت در وجوب عینی بر حاکم
- ۵ ۵. شمول روایت بر معارف ضروری
- ۸ ۶. شمول حکم در تعلیم مکلف و غیر مکلف
- ۸ ۷. تعلیم اعم از مباشرت و تسبیب
- ۹ جمع بندی روایت
- ۹ دلیل دوم: وصیت پیغمبر اکرم به عمرو بن حزم
- ۱۰ محدوده تعلیم در روایت «عمرو بن حزم»
- ۱۰ عدم وجوب تعلیم تمام احکام برای همه
- ۱۱ دلیل سوم: خطبه سی و چهار نهج البلاغه
- ۱۲ سند خطبه
- ۱۲ القاء خصوصیت از امام معصوم بر حاکم
- ۱۲ ظهور خطبه در وجوب تعلیم معارف ضروری



ادله خاصه در وظائف تعلیمی حاکم

در وظائف تعلیمی حاکم یک قواعد عمومی داریم که تا یک حدی دلالت داشت که بحث کردیم یک بار دیگر هم باز برگشتی به این دلایل خواهیم داشت. بعد هم وارد دلایل خاصه شدیم اینجا که عمدتاً این دلایل خاصه سندی ندارند ولی تعدد دارد.

دلیل اول: «توصیه حضرت به معاذ بن جبل»

اولین مورد از این ادله خاصه همان توصیه حضرت به معاذ بن جبل هنگام اعزام او به یمن می باشد که آنجا سه تعبیر هست که با بحث می تواند مرتبط باشد یکی «عَلَّمَهُمْ كِتَابَ اللَّهِ»^۱ دارد و یکی هم «ثُمَّ بُثَّ فِيهِمُ الْمُعَلِّمِينَ»^۲ معلمین را در میان آنها پخش کن و یکی هم و «أَحْسِنُ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ»^۳ که این ادب وقتی می خواهد تأیید کند در همه موارد تأدیب و اینها مقدمه اش یک آگاهی های اخلاقی به آنها دادن را هم می گیرد. این سه جمله ای است که در اینجا آمده است.

۱. سند روایت

در این وصیت که در تحف العقول و کنز العمال آمده است گفتیم که اینجا چند بحث هست یکی سند است که ظاهراً تام نیست.

۲. دلالت روایت

بحث دوم این است که اصل در این حکم این است که حکم الهی اولی است و وظائف ولی هست.

۱ - تحف العقول، النص، ص: ۲۵

۲ - همان.

۳ - همان.



۳. ظهور روایت در وظایف الزامی و وجوبی

نکته سوم این است که باز ظهور این‌ها در این وظیفه الزامی و وجوبی است که «عَلَّمَهُمْ» امر است و «أَحْسَنَ أَدَبَهُمْ...» ثُمَّ بَثَّ فِيهِمُ الْمُعَلِّمِينَ^۴. مثل بسیاری از عواملی که اینجا هست که حمل بر اصلش همان وجوب است بعضی قرینه دارد که استحباب است. ولی عمدتاً سیاقش هم سیاق تکالیف وجوبی است گر چه بعضی را می‌شود حمل بر استحباب کرد ولی در هر حال نکته سومش هم این است که وجوب را می‌رساند. پس این هم نکته سوم که دلالت بر وجوب می‌کند.

۴. اطلاق رویت در وجوب عینی بر حاکم

نکته چهارم هم این است که این وجوب عینی بر والی و حاکم است. طبعاً متوجه والی است چون هر منطقه‌ای یک والی و حاکم دارد طبعاً وظیفه حاکم و والی است اما وجوب عینی است که یسقط بفعل الغیر.

اصل در خطابات شارع

ما همانطور که در واجبات کفایی واجباتی داریم که طوری است که ما در واجبات کفایی گفتیم که اصل در خطابات حملش بر وجوب عینی هست این در اصول گفته شده است یعنی إذا تردد الأمر بین العینی و الکفایی، ظهور و اطلاق امر اقتضا می‌کند که وجوب عینی باشد یعنی کل مکلف مأمور به این امر باشد بعد گفتیم که با قرائن ویژه‌ای از این اصل اولی خارج می‌شویم که یکی از آن قرائنی که موجب می‌شود که بگوییم این کفایی است این است که مأمور به یک حقیقتی است که یک بار بیشتر تحقق پیدا نمی‌کند با یک عمل کسی مثلاً وقتی میت دفن شد دیگر موضوع ندارد چیزی که موضوع ندارد شاهد و قرینه ای می‌شود بر اینکه این تکلیف کفایی است. این یک بحث که اصل در خطابات حمل بر وجوب عینی است الا اینکه متعلق امری غیر قابل تکرر باشد.

۴ - همان.



ساقط شدن تکلیف از مکلف

این یک مطلب که قبلاً گفتیم یک مطلب دیگری هم که سابق گفتیم این است که گاهی ممکن است که وجوب کفایی یا وجوب عینی متوجه مکلفین معینی باشد ولی اگر متبرعی و غیر مکلفی هم آمد آن کار را انجام داد این وظیفه از آن‌ها ساقط می‌شود این قرینه‌ای که واجب را کفایی می‌کند همان قرینه می‌گوید که اگر وجوبی آمد متوجه کسی شد ولی متعلق امر یک چیزی است که اگر کس دیگری انجام داد دیگر مصداق ندارد این واجبی می‌شود که یسقط بفعل الغیر است بین این دو تفاوت است واجب یک وقتی کفایی است که یکی انجام دهد از دیگری ساقط می‌شود گاهی واجب چه عینی چه کفایی طوری است که یسقط به عمل الغیری که این غیرش جزء دایره مکلفین نیست مثلاً در دفن میت که واجب کفایی است که متوجه مکلفین است اگر دیوانه‌ای این را دفن کرد یا صبی که متعلق خطاب نیست این را دفن کرد یا زلزله‌ای شد و این دفن شد تکلیف چطور است؟ این تکلیف ساقط می‌شود.

پس واجبات گاهی هست که در مقام امتثال ولو مکلفی هم آن را انجام ندهد چون موردش مصداقی ندارد و سالبه به انتفاع موضوع می‌شود از این جهت، با فعل دیگری که اصلاً مکلف هم نیست، واجب از این شخص ساقط می‌شود. البته معنایش این نیست که این واجب کفایی بود که یکی از مکلفین که قیام کرد از دیگران ساقط می‌شود نه این دفن اتفاق افتاد با یک زلزله و مکلفی اقدام نکرد و هیچ کدام از این مکلفین به این خطاب کفایی اقدام به این عمل نکردند و زلزله این را دفن کرد از همه ساقط می‌شود. پس یک بحث این است که بفعل احد المکلفین از بقیه ساقط می‌شود آن اینطور می‌شود که واجب کفایی که یسقط بفعل احد المکلفین این یک نوع امتثال است که اینجا یکی از مکلفین تکلیف را از دیگران ساقط کرد. نوع دیگر سقوط تکلیف هم این است که غیر مکلف انجام دهد. سر هر دو یک نکته است این است که گاهی متعلق تکلیف چیزی است که با تحقق یک بار آن موضوعی برای تکرار دارد که دیگری بخواهد عمل کند تحقق یک بار آن هم یک وقتی از مکلف است یک وقتی از غیر مکلف است ولی باز نتیجه یکی است. فرق این دو در این است که رد اولی احد المکلفین امتثال کرد و از سایرین ساقط می‌شود در حالت دوم غیر مکلفی امتثال کرد و حتی به شکل زلزله اتفاق افتاد و از همه ساقط می‌شود آنجا از سایرین ساقط می‌شود اینجا از همه مکلفین ساقط می‌شود این یک چیزی است که در فقه داریم و چیز واضحی هم هست آن وقت این شق دوم که سقوط بفعل الغیر باشد گاهی در واجبات عینی هم هست اصلاً مشخصاً چیزی بر شما واجب است انجام دهید مثلاً نفقه می‌گوییم بر او واجب است نفقه را دهد ولی اگر کسی آمد که این نفقه را داد ممکن است بگوییم از او ساقط می‌شود اینجا مصداق مصداق همین دومی است.



شرط سقوط تکلیف تعلیمی حاکم

نکته‌ای که اینجا می‌خواهیم بگوییم این است که اگر بر حاکم به صورت عینی واجب باشد که کتاب خدا و قرآن و معارف دین را آموزش دهد اگر کس دیگری این کار را انجام داد که برایش واجب هم نبود چون مورد ندارد ساقط می‌شود. این از نکات واضح است و لذا وجوب این وجوب عینی است منتهی مقام امثالش طوری است که یسقط بفعل الغیر، ملاک تفاوت را اینجا نمی‌گوییم می‌گوییم این ویژگی که گاهی در آنجا بود اینجا هم هست تفاوتش که وجوب عینی متوجه آحاد مکلفین باشخاصهم هست و هر کدام متوجه یک خطاب مستقل هستند و لذا خطابات هم در واقع منحل می‌شود به خطابات مثل «أقم الصلاة» همه جدا جدا با قطع نظر از دیگری این خطاب به آن متوجه شده و به عدد مکلفینی که شرائط را داشته باشند خطاب تعدد پیدا می‌کند اما در واجب کفایی یکی است و مردد است یا تعداد زیادی است که همه مقید به این است که در صورتی که او انجام ندهد تصویر واجب کفایی هم چهار پنج نوع می‌شود تصویر کرد ولی در هر حال تفاوتش این است که تعدد به آن شکل ندارد این هم نکته که نتیجه‌اش این است که والی این وظیفه را دارد ولی اگر کسی آمد خودش هم یاد گرفت و دنبال والی و حاکم هم نرفت خودش رفت احکام و قرآن را یاد گرفت دیگر حاکم وظیفه‌ای ندارد. یا کس دیگری غیر حاکم این کار را کرد.

۵. شمول روایت بر معارف ضروری

نکته پنجم هم در این روایت این است که دایره آنچه که در اینجا آمده است متعلق این تکلیف حاکم کتاب الله است محدوده این تکلیف قرآن است و با یک القاء خصوصیت معارف ضروری برای شخص است آنچه که به صراحت اینجا آمده «عَلَّمَهُمْ كِتَابَ اللَّهِ» هست و آن «بث فیهم المعلمین» که اطلاقش مقصود نیست و باید حمل بر یک فرد متیقنی شود چون در آن نمی‌توانیم اطلاقی تصویر کنیم و لذا این روایات آنچه که به لحاظ وجوبی می‌شود به آن نسبت داد اصل این است که قرآن را به مردم بیاموزد. منتهی این آموزش قرآن فراتر از حد واجب در نماز و اینها است که حمد و سوره هست. ظاهراً اصل این است که قرآن را یاد بگیرد و یاد گرفتن همه قرآن واجب نیست. قبلاً می‌گفتیم که همه قرآن را فرا گرفتن واجب نیست فقط در حدی که واجبات را عمل کند باید یاد بگیرد از رو خواندن واجب نیست همان اندازه که بتواند نماز بخواند ولی اینجا اطلاق دارد و ظاهرش هم وجوب است.

تعارض ظهورات «عَلَّمَهُم كِتَابَ اللَّهِ»

اینجا هم از آن مواردی است که تا به حال، بارها این فرمول را داشتیم که اگر بخواهد بگوید مطلق «کتاب الله» به همه مکلفین واجب است، این بعید است، یا باید «کتاب الله» را مخصوص به حدی از فراگیری کنیم که ضرورت تکلیف‌های واجب در آن هست، مثل نماز و این‌ها، یا اینکه آن را حمل بر استحباب کنیم که تا به حال چند بار گفتیم که بین صدر و ذیل در اینجا تعارضی است. «عَلَّمَهُم» ظهور در وجوب دارد «کتاب الله» ظهور در اطلاق دارد یعنی همه قرآن را فرا بگیرد ولی چون می‌دانیم که چنین چیزی لازم نیست که همه افراد همه قرآن را یاد بگیرند یا باید از ظهور «عَلَّمَهُم» دست برداریم و بگوییم استحباب را می‌گوید یا ظهور «کتاب الله» را برداریم و مقیدش کنیم به آن حد ضروری از کتاب، به هر حال بعضی جاها ما یک قرائتی را می‌آوردیم برای اینکه یکی از این دو ظهور مقدم است خیلی قرینه واضحی هم بر این نداریم و لذا یک اجمالی در اینجا پیدا می‌کند. اینجا «عَلَّمَهُم» که دارد ظاهرش عام استقرافی است می‌شود از این ظهور هم دست برداریم بگوییم «عَلَّمَهُم كِتَابَ اللَّهِ» یعنی بین این‌ها باید کسانی باشند که همه قرآن را یاد بگیرند. ما اینجا سه ظهور داریم چون ما این را بحث کردیم ولی چون بحث فنی است بد نیست که توجه بیشتر و ویژه‌ای به آن کنیم. ما اینجا داریم که «عَلَّمَهُم كِتَابَ اللَّهِ». یک امر را ما مطمئن هستیم که واجب نیست که به همه مکلفین همه قرآن را آموزش دهند این بر کسی واجب نیست اگر این را مطمئن باشیم سه تا ظهور اینجا با هم جمع نمی‌شود «عَلَّمَ» ظهور در وجوب دارد، «هُم» ظهور در عام استقرافی دارد نه مجموعی، «کتاب الله» هم ظهور در مجموع کتاب دارد، همه «کتاب الله» نه یک بخشی که مثلاً حمد و سوره باشد این سه تا را اگر با هم داشته باشیم با آن پیش فرض نمی‌خواند و لذا این را نمی‌شود جمع کرد.

حل تعارض

۱. حل تعارض یا به این است که بگوییم این‌ها را همه حفظ کنید ولی «عَلَّمَ» را بگوییم استحباب است اگر استحباب بیاوریم هیچ مشکلی ندارد مستحب است که به همه مردم همه قرآن را آموزش دهیم.
۲. یا این است که «هُم» را در اینجا استقراق گرفته و بگوییم عام مجموعی است و به مجموع مردم باید کل کتاب را آموزش دهیم. وجوب را حفظ کنیم و بگوییم این مجموعی است یعنی در جامعه باید کلیت قرآن محفوظ بماند. نمی‌شود هیچ کس در جامعه بخش‌هایی از قرآن را بلد نباشد.

۳. یا بگوییم منظور مجموع کتاب نیست، بلکه بخش واجبی است. باز آن وقت می‌گوییم واجب است که به همه آن بخشی از قرآن که نماز باشد یاد دهیم.

یک پیش فرض داریم که سه وجوب را نمی‌شود جمع کرد یکی از این‌ها را باید تصرف کنیم تا با آن پیش فرض جمع شود. یک اینکه بعید است آدم بتواند مستلزم شود که برای خود افراد واجب است که همه قرآن را یاد بگیرند و حاکم و پدر و مادر هم که می‌گفتیم قرآن را یاد دهند. واجب است همه قرآن را به همه افراد یاد دهد. بعید است که چنین چیزی لزوم داشته باشد و با سیره و تاریخ جور نیست. ادله وجوب نماز جمعه ادله قوی است ولی یکی از نکات مهمی که نمی‌گذارد انسان به سمت وجوب تعیینی برود این است که یک چنین چیزی اگر وجوب تعیینی داشت که اگر اذان که گفته شد همه مکلفین بدون استثنا باید بروند یک چیزی با این عظمت و با این ابتلای عمومی خیلی واضح‌تر باید در روایات گفته باشد در حالی که چنین چیزی نداریم و لذا می‌گوییم همه آن‌هایی که ظاهراً وجوب است حمل بر وجوب تخییری می‌شود این نکته در نماز جمعه خیلی مهم است من هم وقتی ادله‌اش را می‌بینم ادله خیلی قوی است ولی این نکته مانع می‌شود که انسان اطمینان به وجوب تعیینی پیدا کند. این یعنی یک قرائن بیرونی که در فهم نص تأثیر گذار است اینجا هم اگر ما از بیرون خبر نداشتیم «عَلَّمَهُمُ كِتَابَ اللَّهِ» یا به پدر و مادر در بحث‌های قبلی ربط داشت، که قرآن را یاد دهید. ظاهرش هم وجوب است.

ولی واقعیت خارجی این است که چنین چیزی اگر واجب بود که حاکم یا پدر و مادر قرآن را به همه بچه‌ها یا به همه احاد جامعه یاد دهند این یک اهتمام خیلی قوی‌تری از ناحیه شارع می‌خواست که هیچ شبهه‌ای در کار باقی نماند و در مقام عمل چنین نبوده و چنین منع و ردع هم نشده است که باید به همه یاد دهید. این نشان می‌دهد که یا مستحب است یا در این خطاب باید یک تصرفی کنیم. این چه روخوانی بگوییم و چه خواندن همه را بگوییم. عین این بحث را خانواده می‌گوییم که روخوانی مقصود اگر این است که حفظ کند یک جور می‌شود و اگر روخوانی باشد یک جور دیگری می‌شود و آنجا می‌گفتیم اگر روخوانی باشد آن وقت یک کمی یاد گرفت آن وقت همه را یاد داده ولی جواب می‌دادیم که قدیم اینطور نبود که در مکاتب و این‌ها اینطور بود که قسمتی را می‌تواست بخواند و لذا مقصود این نمی‌شود اگر حفظ هم بگوییم که باید همینطور یاد دهد که بتواند بخواند آن ملازمه ندارد و لذا در آن زمان چنین ملازمه‌ای نبوده ولی در زمان ما ملازمه قوی است. حروف و این‌ها را یاد بگیرد همه را بلد می‌شود. ولی آن وقت اینطور نبود. زمان آن وقت با الان خیلی فرق دارد. ما در جاهای دیگر این‌ها را ترجیح می‌دادیم ولی اینجا ترجیحی برایمان واضح نیست و لذا چون ترجیح خیلی واضحی ندارد آنچه که ما می‌توانیم بپذیریم یک چیزی در



حد نماز و تکالیف واجب است که آن باید یاد دهد و این دلیل هم نباشد دلیل‌های دیگری هم داریم. این حدش را می‌شود پذیرفت. ولی فراتر از این بخواهیم وجوب و این‌ها بگوییم چیزی استفاده نمی‌شود. باید به آنجایی برسی که بگوییم مقصود از «عَلَّمَهُمْ كِتَابَ اللَّهِ» این است. همان حمل بر استحباب شاید قوی‌تر باشد. این یک تکلیف راجحی دارد که حاکم باید تعقیب کند و همه قرآن را یاد بگیرند؛ و به خصوص که سیاقش هم و «أَحْسِنِ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ»^۵ است. «أَحْسِنِ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ» تحسین ادب جامعه که به همه بهترین ادب را یاد دهد این‌ها تکالیف رجحانی است که برای حاکم است. یا بث فیهم المعلمین بعید نیست کمی ذهن آدم برود به سمت تکلیف عام همگانی اما به شکل استحباب قوی‌تر می‌آید.

ولی در هر حال حاصل این نکته این است که در یک محدوده وسیع در آموزش قرآن و این‌ها دلیل وجوبی از این نمی‌توانیم بیرون بیاوریم.

۶. شمول حکم در تعلیم مکلف و غیر مکلف

نکته دیگر هم این است که این تکلیف چه وجوبی چه استحبابی شامل مکلف و غیر مکلف همه می‌شود. یعنی تعلیم کتاب به مردم است اطلاق دارد و بچه‌ها را هم شامل می‌شود.

۷. تعلیم اعم از مباشرت و تسبیب

یک نکته هم این است که تعلیم در اینجا اعم از مباشرت و تسبیب است اینکه می‌گوید «یاد بده» قبلاً بحث کردیم که موضوعاتی که خطاب به آن تعلق می‌گیرد گاهی معلوم است که این موضوع بالمباشرة باید انجام بگیرد مثل «صَلِّ» در عبادات اینطور است وقتی می‌گوید «صَلِّ» یعنی خودت نماز بخوان و نمی‌شود پول دهد که کس دیگری به جای او این کار را کند. استیجار بعد الموت دلیل خاص دارد و الا صل و صوم و حج و این‌ها همه اینطور است.

ظاهر بعضی مفاهیم، مباشرت است بعضی مفاهیم هم هست که تا به آن القاء کنی ذهنش به سمت مباشرت و توکیل و این‌ها می‌رود مثلاً وقتی می‌گوید «کل» «إشرب» همه ظاهرش این است که خودت باید آن را کار کنی و واگذاری به غیر ندارد. ولی وقتی می‌گوید که بفروش در صیغه فروش یا اقدام به انشاء، به ذهن می‌آید که فرقی نمی‌کند که خودش

^۵ - همان.



باشد یا به دیگری واگذار کند. اینجا هم از مواردی است که خیلی واضح است که اعم از تسبیب است وقتی به پدر و مادر یا به حاکم می‌گوید «یاد بده»، به عنوان مستحبی یا واجب باشد، فرقی نمی‌کند؛ می‌توانی اجیر بگیری و برنامه‌ریزی کنی که کس دیگری انجام دهد. خیلی واضح است که در تعلیم مباشرت شرط نیست.

این از عناوین عامه است. البته در یک موردی هم عناوینی داریم که اجمال پیدا می‌کنیم که قابل واگذاری هست یا نیست؟ مثلاً در بحث قضا می‌گوید مجتهد است که باید قضاوت کند آیا می‌توان قضا را به کس دیگری بسپارد آنجا خیلی گیر دارد. ولی در اینجا واضح است. اگر دلیل بگوید «کل»، «إشرب»، «صل»، «صم» این‌ها واضح است که باید بالمباشرة باشد؛ اما اگر دلیل «هم» مثل اینجا باشد که می‌گوید «علمهم» ظاهر این است که اعم از این است که خودت اقدام کنی یا کسی را واداری به اینکه این اقدام را کند. این هم یک نکته‌ای است که واضح است.

این بحث از مباحث پیچیده فقه هست که می‌شود ضابطه‌مند کرد یا نه، اگر بخواهیم این بحث را مراجعه کنیم خیلی جاها مطرح شده است از جمله در کتاب الوکالة، در فقه، در شرح لمعه یک چیزهایی داشت و در جواهر و این‌ها خیلی بحث کرده‌اند که افعال وکالت پذیر یا غیر وکالت پذیر راجع به این موضوع، در آنجا بحث شده است.

جمع بندی روایت

این هم یک حدیث است که البته سندش معتبر نیست. اگر در «أَحْسِنُ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ» أحسن را وجوب بگیریم آن ادب اخلاقیات ضروری و معرف اخلاقی ضروری است عین این فرمولی که اینجا گفتیم، در «احسن أدبهم» هم هست. ظاهر أحسن وجوب است ولی «أَحْسِنُ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ» ظهورش اطلاق است و می‌دانیم که تحسین ادب نسبت به همه آداب و این‌ها واجب نیست و لذا باید بگویید أحسن ظهور در استحباب دارد یا بگوییم «ادبهم» همان آداب اولیه واجب در اخلاق اسلامی است. عین همین قصه در آن جمله هم تکرار می‌شود. کما اینکه در «ثُمَّ بَثَّ فِيهِمُ الْمُعَلِّمِينَ» هم، معارضه چند وجه هست. مطلق معلم یعنی همه علوم را به آن‌ها یا بده، مقصود نیست. پس مقصود بعضی از آن‌ها است. این تعارض در آن دو جمله هم هست و باید قدر متیقنش را گرفت.

دلیل دوم: وصیت پیغمبر اکرم به عمرو بن حزم

دلیل دومی که اینجا آمده است باز هم از نامه‌های پیغمبر اکرم^ص است که از ولایت فقیه نقل می‌کنم و در اینجا هم از سیره ابن هشام نقل شده است در سیره ابن هشام جلد چهارم صفحه دویست و چهل و یک هست و در تاریخ طبری هم



جلد چهارم صفحه هزار و هفتصد و بیست و هفت هست. این هم وصیت پیغمبر اکرم به عمرو بن هضم هست که وقتی او را والی قبیله بنی الحارث قرار داد این نامه را نوشت و به او داد؛ و این نامه هم از عهدهای مفصلی است که از سیره ابن هشام و تاریخ طبری نقل شده است که سندهایش نباید تام باشد. این هم وصیت و عهد مفصلی است که «هذا بیان من الله و رسوله یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود، عهد من رسول الله لعمر بن حزم حین بعثه إلى الیمن، أمره بتقوی الله فی أمره کله، فان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون، و أمره أن يأخذ الحق كما أمره، أن یبشّر الناس بالخیر و یأمرهم به، و یعلم الناس القرآن و یفقههم فیہ...»^۶ اینجا یک چیزهای اضافه هم دارد. تعبیرش این است امره... آن یعلم الناس القرآن و یفقههم فیہ، بعد از این احکام را به مردم بیان می‌کند؛ و یعلم الناس معالم الحج و سننه فرائضه و ما أمر الله به فی الحج الاکبر و حج الاصغر»^۷ و ینهی الناس به... و ینهی الناس... یأمر الناس... ریز احکام در اینجا ذکر شده است.

محدودة تعلیم در روایت «عمر بن حزم»

این هم روایت دیگری است که در این نامه حضرت هست. این روایت هم حرف خاصی ندارد عین چند نکته‌ای که آنجا گفته شد اینجا هم تکرار می‌شود. به خصوص با توجه به اینکه تنها نکته‌ای که می‌شود اینجا توجه کرد این است که دامنه آن آموزش‌ها اینجا خیلی وسیع تر است. یعنی قرآن معارف قرآن و احکام و عقاید است خیلی از جزئیات احکام اینجا ذکر شده که این‌ها را به مردم یا ده. این فرقی است که با آن‌ها دارد.

عدم وجوب تعلیم تمام احکام برای همه

این یاد دادن این‌ها قطعاً لازم نیست به همه یاد دهد یا باید بگوییم که متوجه کسانی است که این احکام مبتلا به آن‌ها هست و باید به آن‌ها یاد دهد یا اینکه باید کلیت این‌ها را به کل جامعه آموخت یعنی احکام را باید به مردم یاد داد و مطرحش کرد و هر کس بر حسب نیازش برود یاد بگیرد. به یکی از این دو است و یکی از این دو وجوب را می‌رساند واجب است احکام را یاد دهد برای اینکه احکام الزامی است برای کسانی که مورد ابتلایشان هست بیشتر

^۶ - مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج ۲، ص: ۵۱۹

^۷ - همان.

ذهن آدم به این سمت می‌آید نه عمومی داشته باشد که به همه یاد دهد اینجا ظهور در وجوبش خیلی قوی‌تر است چون احکام زیادی گفته و بیشتر ذهن منصرف می‌شود به اینکه این‌ها را به کسی یاد ده که نیاز دارد.

اینجا ظهور در اینکه واجب است این را یاد دهد منتهی با یک ارتکاز عرفی یعنی برای کسی که مورد ابتلایش هست. واجب است شرائطی فراهم کند که حتی چیزهای مبتلا به هم که لازم نیست بتوانند یاد بگیرند. حرف قشنگی است که آدم زمینه‌ها را فراهم کند منتهی باید ببینیم دلیل چه می‌گوید پس همه نکاتی که آنجا گفتیم به نحوی اینجا هم هست منتهی با تأکید بر این تفاوت که اینجا ظهور در وجوب را قوی است که حفظ کنیم منتهی همه این‌ها مربوط به افراد مورد ابتلا است که احکام مورد ابتلا را به آن‌ها بیاموزد و این حرف با قواعد هم معتبر است یعنی برای علما هم اینطور بود که احکام مورد ابتلا را باید به آن‌ها یاد دهد و بعید نیست که بگوییم برای حاکم هم احکام مورد ابتلای جامعه را به آن‌ها یاد دهد بالمباشرة یا بالتسبیب این هم یک دلیل دومی که اینجا هست.

دلیل سوم: خطبه سی و چهار نهج البلاغه

دلیل بعدی دلیلی است که در نهج البلاغه هست این هم سندی ندارد خطبه سی و چهار همان جمله مشهور است ولی سند معتبری ندارد این روایت در خطبه سی و چهار در تاریخ طبری و امامه و سیاست و انصار الاشراف مجالس و تذکرة نقل شده که سند ندارد و اختصاص مفید صفحه صد و پنجاه و سه، جمله خیلی مشهوری است که بعد از اینکه خوارج را شکست داد و حضرت داشت آماده می‌شد برای اینکه به جنگ معاویه برود و به شهادت رسید. که خیلی گله می‌کند «أَفْ لَكُمْ لَقَدْ سَمَّمْتُ عَتَابَكُمْ أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوْضًا»^۸. از آن جاهایی است که نشان می‌دهد اواخر عمر حضرت است که در اوج غم و غصه بود یکی از خطبه‌های پر درد و غم و غصه حضرت است آخرش می‌فرماید «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ». ما یک حق تبادلی داریم من به عنوان حاکم است. «فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْتَّصِيحَةُ لَكُمْ». حق شما بر من سه چیز است یکی خیرخواهی شماست یکی «تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ». اینکه خراج و این‌ها را عادلانه تقسیم کنم؛ «و تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا»^۹. که به شما بیاموزم تا جاهل نباشید و اینکه تأدیتان کنم تا علوم و آداب و این‌ها را به شما بگویم.

^۸ - نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه ۳۴، ص ۷۸.

^۹ - همان.



سند خطبه

این حدیث اختصاص صفحه صد و پنجاه و سه که از خطبه امیرالمؤمنین هست که یکی بحث سندی است که بعید می‌دانم که سند تامی داشته باشد. در سه چهار منبعش سندی ندارد.

القاء خصوصیت از امام معصوم بر حاکم

اما از نظر دلالتی اینجا چند نکته هست که می‌گویم یک نکته این است که در مورد خود امیرالمؤمنین و مردم کوفه هست ولی القاء خصوصیت می‌شود امیرالمؤمنین من حیث إنه حاکم است القاء خصوصیت از شخص می‌شود و با حاکم بما هو حاکم مرتبط می‌شود نه شخص او و حتی نه شخص امام معصوم، هر کسی که این مسؤلیت را دارد.

ظهور خطبه در وجوب تعلیم معارف ضروری

مطلب دوم این است که این «تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا». باز همان قصه ای که آنجا گفتیم اگر بخواهد مطلق باشد قطعاً واجب نیست ظهور بیان حق و وجوب است وقتی می‌گوید حق شما یا حق من این است یعنی در مقابلش وظیفه لازم داری این ظهور و وجوب در اینجا هست اما در اینجا این ظهور با اطلاق این معارضه دارد می‌گوید حق شما این است که من به شما آموزش دهم اگر مطلق علوم باشد معلوم است که این حق واجب نیست. چه کسی می‌پذیرد که واجب است همه علوم را به همه یاد دهد یعنی عین آن قصه‌ای که می‌گفتیم این دلیل سوم که می‌گوید حق شما «حککم علی» گفتیم یعنی حاکم و القاء خصوصیت می‌شود. «حککم علی تعلیمکم» ظاهر این حق و وجوب است ظاهر این کم هم استقراق است ظاهر متعلق تعلیم هم همه معارف یا علوم است حداقل همه معارف دینی است حداقل همه معارف دینی است چون حذف متعلق دلیل بر عموم است. حداقل همه معارف را می‌گیرد. جمع بین این سه ظهور نمی‌توانیم انجام دهیم باید یک تصرفی کنیم یا باید بگوییم «تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا». حق در اینجا حق استحبابی است یا باید بگوییم که نه تعلیم همه معارف به همه من حیث المجموع یا باید بگوییم که نه این حکم الزامی است در محدوده معارف واجب یعنی اعتقادات و ضروریات که باید به همه یاد دهد اینجا باید یکی از آن تصرف‌ها را انجام دهد البته اینجا با آن تأکیدی که دارد که امر هم نیست حق است و ظهور در وجوبش قوی‌تر است احتمالاً این را باید منصرفش کنیم به آموزش‌های لازم دینی، آموزش‌های دینی لازم یعنی اعتقادات احکام و اخلاقیات لازم و مورد ابتلا چون تعبیر حق و



فضای آن فضای الزامی است و خطبه حضرت در مقامی است که گله می‌کند و عتاب و خطاب می‌کند که شما در واقع به حق عمل نکردید. ظاهرش این است که سیاق سیاق الزامی است و باید در حذف متعلق که می‌گوییم دلیل بر عموم است اینجا باید بگوییم که قرینه داریم که «تعلیمکم المعارف الضروریه و العقائد». این هم دلالتش بر خلاف اولی وجوبش مثل دلیل دوم است اما در محدوده‌ای که قدر متیقنش همین واجبات الزامی و ضروری است. این هم از این مسأله.